

Review and explanation the Role of Rationality in Educating and Upbringing from the Viewpoint of Qur'n

Hossainali jannesary, Sayyed Hossain Vaez

¹ PHD student of education philosophy in the Islamic Azad University of Isfahan (Khorasgan), the education department

² Associate Professor, Department of Theology, Isfahan (Khorasgan) Branch, Islamic Azad University

Abstract

The real religious education from Islam's perspective depends on having rational, scientific, political, and social education. The present research aiming at extracting and explaining rational upbringing's principles, sources, and conditions from Qura'n's viewpoint. The topic was analysed qualitatively of descriptive- inferential method. Findings of the research have shown that reflection or thinking is one of the human's essential features means using thoughts and wisdom to infer the useful, certain, and believable affairs. From the perspective of Qura'n, every thing is kind of devine sign. Just those people who benefit form rationality can understand the real symbolic meaning. Holy Qura'n invites people to think and believe that people's faith and belief is made accordingly. In order to face complex personal and social issues, upbringing such people, who are able to rely on the power of their will and rationality and can think logically and creatively in order to produce knowledge in wiasdom age, is needed.

Keywords: Rationality, Thinking, Upbringing, Holy Qura'n

بررسی و تبیین نقش عقلانیت در تربیت از منظر قرآن کریم

حسینعلی جان‌نثاری، سیدحسین واعظی*

^۱ دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت، اصفهان، دانشگاه آزاد اسلامی اصفهان (خوراسگان)

^۲ دانشیار، گروه الهیات، دانشگاه آزاد اسلامی اصفهان (خوراسگان)، دانشکده علوم انسانی، گروه الهیات

چکیده

دین اسلام، حقیقت تربیت دینی را در گرو تربیت عقلانی، علمی، سیاسی و اجتماعی می‌داند. پژوهش حاضر با هدف استخراج و تبیین اصول، منابع و شرایط تربیت عقلانی از منظر قرآن کریم بوده که موضوع را با روش کیفی و به صورت توصیفی- استنباطی، مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار داده است. یافته‌های پژوهش حاکی است: تفکر، از ویژگی اساسی انسان و به معنای؛ به کار گرفتن نیروی عقل و اندیشه، برای استنتاج امور مفید و یقینی است. در نگاه قرآنی همه چیز در حقیقت، آیاتی الهی است و از ماهیت نمادی آن‌ها فقط کسانی آگاه می‌شوند که عقل داشته و می‌توانند به معنی واقعی تفکر کنند. قرآن کریم انسان را به تفکر و تعقل دعوت نموده و ایمان را بر پایه آن می‌داند. برای مقابله با مسائل فردی و اجتماعی پیچیده، به پرورش افرادی نیازمند است که با تکیه بر نیروی اراده و تعقل خویش، منطقی و خلاق بیندیشند و تولیدکننده دانش و فرهنگ در عصر دانایی باشند.

واژه‌های کلیدی: تعقل، تفکر، تربیت، قرآن کریم

مقدمه

اهمیت تفکر و تعقل در زندگی آدمی بدان حد است که وجه تمایز اصلی انسان از سایر جانداران شمرده شده است. بیان مسئله این است که اگر تربیت از چشم‌انداز قرآنی و با عنایت به الگوها و موازین عقلانی نگریسته شود، جذبه و دلربایی دوچندان خواهد شد؛ زیرا امور تربیتی از نگاه قرآن، صرفاً وسیله‌ای برای سامان‌دهی به رفتار این جهانی آدمی، به غرض نظم و انتظام دادن به زندگی مادی او نیست، بلکه از آن مهم‌تر، برای پی‌ریزی بنای حیات ابدی او نیز نازل شده است. لذا اگر با محور عقل به قرآن کریم رجوع گردد، می‌توان مفاهیم و مضامین بسیاری در زمینه‌های تربیت به‌ویژه اخلاق و الگوهای رفتاری به دست آورد. توانایی عظیم قدرت تفکر و تعقل انسان و این واقعیت که هر فردی تا چه میزان از عقل خود در راه تعالی و در مسیر عمل استفاده می‌نماید، یکی از عوامل اساسی است که از طریق آن انسان‌ها در جوامع مختلف بشری محک خورده و توسط دیگران مورد ارزیابی قرار می‌گیرند. از آنجا که حقانیت شرع و اصول دین به حکم عقل ثابت می‌شود، عقل برای انسان می‌تواند حجت باشد، حل مسائل شخصی، اجتماعی، بین‌المللی و تحکیم مناسبات انسانی، در سایه تفکر میسر می‌گردد. با توجه به این که: «هدف اصلی و نهایی در تعلیم و تربیت اسلامی تقرب به خداوند است. لذا تعلیم و تربیت از امتیازات خاص انسان بوده است» (vaezi, 2014: 46) لذا این پژوهش با نگاهی به رابطه عقل و تربیت از منظر قرآن کریم به بررسی راه‌های اساسی، در تربیت اجتماعی و اخلاقی و درک صحیح مسائل و قواعد زندگی، در ابعاد معرفتی و تاریخی پرداخته است.

مفهوم‌شناسی

الف- عقل در لغت: واژه عقل، مصدر «عقل یعقل» است که به معنای منع و امساک است (Zobeidi: 1/7339)، عقل را به این دلیل عقل نامیده‌اند که صاحبش را از انحراف باز می‌دارد (Ibn Manzoor, 1984: 11/459). زنی را که به خاطر حجب و حیا در خانه می‌ماند، عقیده گویند.

(Ibn Fares: 71/4) علاوه بر این علمای لغت معنای مختلف دیگری نیز برای عقل ذکر کرده‌اند که از جمله: به معنای، علم (Zobeidi: 1/7339)، قلب (Ibn Manzoor, 1984: 11/459)، فهم (Ibn Manzoor, 1984: 11/459)، حصن. (Farahidi, 1988: 1/160) عرب دیده قتل را نیز چون که با آن خونی به هدر نمی‌رود و حفظ می‌شود، عقل می‌گوید. (Asgari, 1991: 65) حصن و ملجأ را نیز به این دلیل که پناهنده به آن را حفظ می‌کند، عقل نامیده‌اند (Jouhari, 1986: 5/1769).

واژه عقل در قرآن کریم صرفاً به صورت فعلی و تنها در شکل ثلاثی مجرد به کار رفته است و کاربرد اسمی و اسم مصدری از آن وجود ندارد. مجموع کاربردهای واژه عقل ۴۹ مورد است که تعقلون ۲۴ بار، یعقلون ۲۲ بار، عقلوا، یعقل و نعقل نیز هرکدام یک‌بار به کار رفته‌اند.

ب- عقل در اصطلاح: عقل در معنای اصطلاحی نیرویی است که زمینه قبول علم را فراهم می‌سازد و چیزی را که انسان با آن قوه استنباط کند، عقل گویند. (Ragheb Esfahani, 1983: 341-342) مدرکات آدمی و قوه‌ای تمیز خیر و شر و حق و باطل را، عقل نامیده‌اند، (Tabatabaee: 2/342) برخی نیز عقل را قوه تشخیص دانسته که انسان را از حیوان متمایز می‌سازد. (Ibn Manzoor, 1984: 11/459) البته عقل در علوم مختلف از جمله فلسفه، معانی دیگری نیز دارد که نیاز به بررسی جداگانه آن در هر علمی است، ولی در اینجا به بررسی معنای عقل، واژه‌های مترادف و کاربردهای قرآنی آن اشاره می‌گردد.

واژه‌های مترادف

الف- لبّ: لبّ در لغت به معنای عقل و خالص هر چیزی است. گردو، بادام و میوه‌هایی مانند آن متشکل از پوسته و مغزند که به مغز آن‌ها لبّ گفته می‌شود. (Jouhari, 1986: 2/130) به تعبیری عام‌تر به داخل و درون هر چیزی لبّ اطلاق می‌شود. با این وصف، لبّ فرد همان عقل وی است. (Farahidi, 1988: 1/160) گویا انسان از مغز و پوسته‌ای تشکیل شده که لب به منزله مغز و بقیه

ج- حِجْر: از دیگر معانی عقل، حجر و به معنای منع است. عقل را از این باب حجر گفته‌اند که در مقابل هواها و خواهش‌های نفسانی، انسان را منع کرده و جلوی گمراهی فرد را گرفته و در دژ محکم خود، نفس انسان را حفظ می‌کند. (Ragheb Esfahani, 1983: 109) این واژه به معنای عقل یک‌بار در قرآن کریم به کار رفته است: «أَيَا فِي هَذِهِ الْقِسْمِ لَذِي حِجْرٍ» (الفجر/۵).

د- فهم: واژه عقل به معنای فهم نیز به کار رفته است: (Zobeidi: 7349) فهم کیفیتی است که فرد با آن معانی را محقق می‌کند و می‌گوید آن مسئله یا موضوع را فهمیدم. (Ragheb Esfahani, 1983: 386) از آن جهت «عقل» را به معنای «فهم» گفته‌اند که هر چه را انسان می‌فهمد و درک می‌کند گویا با بند عقل و فهم آن را به تور می‌اندازد و در زمره معقولات و مدرکات خویش در می‌آورد. (Mahdizadeh, 1984: N.74/29) طبرسی عقل را در آیه ۴۳ سوره عنکبوت: «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لَضَرِبَهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» (العنکبوت/۴۳). به فهم تفسیر کرده و این معنا در روایات نیز به کار رفته است. در برخی از روایات فهم، مترادف عقل، در برخی موجب و داعی فهم و در برخی دیگر فهم به عنوان بخشی از عقل بیان شده است (Mahdizadeh, 1984: N.74/29).

ه- قلب: واژه قلب به معنای عقل نیز به کار رفته است. (Ibn Manzoor, 1984: 1/687)؛ (Jouhari, 1986: 2/91)، (Farahidi, 1988: 1/159) فراء در تفسیر آیه ۳۷ سوره ق، «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ». (ق/۳۷) قلب را به عقل تفسیر کرده است. عده‌ای نیز قلب را در همین آیه به معنای تفهم و تدبر گرفته‌اند. (Ibn Manzoor, 1984: 1/687)

روش پژوهش

پژوهش حاضر یک تحقیق توصیفی -استنباطی و در زمره پژوهش‌هایی است که در یک دیدگاه نتیجه‌های تربیتی آن حاصل از برداشت اندیشه‌های فلسفی و متافیزیکی است. بر این اساس ابتدا، کتب تفسیر و دیگر آثار مرتبط

اعضا و جوارح، پوسته و قشر او محسوب می‌شوند. برخی اهل لغت بین دو واژه عقل و لب تفاوت قائل شده و لب را عقل خالص از شوائب دانسته‌اند. (Ragheb Esfahani, 1983: 446) با این وصف هر لبتی عقل؛ ولی هر عقلی لب نیست. به همین دلیل است که خداوند احکامی که عقل زکیه و خالص توانایی درک آن را دارند، به «ولو/الباب» «خردمندان» اختصاص داده است. واژه «الباب» که جمع «لب» است، شانزده مرتبه در قرآن کریم به کار رفته است. بررسی کاربردهای قرآنی این واژه نشان می‌دهد خردمندان گروهی هستند که در درجه خاصی از تعقل قرار دارند. (Ragheb Esfahani, 1983: 446) آنان متذکرند، «وَمَا يَذْكُرُ إِلَّا أَهْلُ الْآيَاتِ» (البقره/۲۶۹)، تدبیر می‌کنند، «لِيَذْكُرُوا آيَاتِهِ» (ص/۲۹) عبرت پذیرند، «وَذِكْرِي لَأَوْلَى الْآيَاتِ» (ص/۴۳)، «لَذِكْرِي لَأَوْلَى الْآيَاتِ» (الزمر/۲۱) و رهنمود می‌شوند، «هَذِي وَذِكْرِي لَأَوْلَى الْآيَاتِ» (الغافر/۵۴).

ب- نُهیه: نُهیه نیز از جمله معانی عقل بوده که از ریشه نُهی به معنای منع و بازداشتن است. عقل را به این دلیل نُهیه نامیده‌اند که بازدارنده نفس از هوی و تمایلات منفی و زشتی‌هاست. (Ibn Manzoor, 1984: 15/346) (Ragheb Esfahani, 1983: 507) این واژه در قرآن دو بار و به صورت جمع (نُهیه) به معنی «عقل» به کار رفته است. در آیه ۵۴ سوره طه خداوند با بیان نعمت‌ها و آیاتی که در زمین برای بندگان خود قرار داده است، امر به بهره‌گیری انسان از آن‌ها نموده و تأکید می‌کند که در آن‌ها آیات و نشانه‌هایی برای خردمندان و عقل ورزان وجود دارد: «قَطْعاً فِي هَذِهِ آيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» (طه/۵۴) سپس در آیه ۱۲۸ آن سوره، بیان می‌کند: «أَيَا بَرَاءَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» (طه/۱۲۸).

با موضوع اعم از کتاب، مقاله و غیر آن مورد توجه قرار گرفته و پس از واکاوی و استخراج به نتایج، دست‌یافته است.

نحوه اجرا در این روش، مراجعه به کتابخانه‌ها «کتب» سایت‌ها و اشخاص صاحب‌نظر در رابطه با موضوع و استنباط و استنتاج عقلانی از داده‌های به‌دست آمده است. با توجه به بنیادی و ثانوی بودن این نوع از تحقیقات، اگرچه در مواردی کشف حقایق حاصل از آن ممکن است در زمان انجام تحقیق، کاربردی نداشته و مورد توجه قرار نگیرد ولی عموماً پس از گذشت مدتی نتایج تحقیقات بنیادی به‌صورت کاربردی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

یافته‌های پژوهش

معرفت و شناخت در اسلام از جایگاه خاصی برخوردار بوده و فلسفه خلقت انسان، عبادت خدا و شرط صحت عبادت، شناخت او و ابزار این معرفت نیز عقل است. «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» «و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند». (النار/۵۶) اسلام بالارزش‌ترین گوهر وجودی انسان را عقل او می‌داند. از دیدگاه اسلام ارزش هرکس به اندازه شناخت اوست و حسابرسی خدا در روز قیامت نیز به قدر عقل و فهم افراد است. عقل از بنیان‌های چهارگانه فقه اسلامی است و هر آنچه را پروردگار به آن حکم کرده است، عقل نیز فرمان داده است و هر آنچه را که عقل بر آن حکم کند، دین نیز بر آن حکم کرده است. پیامبر حجت بیرونی و عقل، حجت درونی است (Koleini, 1968: 1/16)، (Imani, 1999). البته مراد از عقل را سیره عقلا می‌داند که شارع نیز جزء آن‌ها است: «حکم عقل، حسن یا قبح عملی، به آن معناست که همه عقلا (چون عاقل‌اند) به آن حکم کنند پس شارع نیز چون جزء آن‌ها بلکه رئیس آنان به شمار می‌آید، همان‌گونه حکم می‌کند. درواقع، اینجا ملازمه بین دو شیء وجود ندارد، بلکه یک نکته است و آن این‌که حکم شارع همان حکم عقلا است (Mozaffar, 1989). طرح عقلانیت در مباحث تربیتی غرب، هم از این جهت اهمیت می‌یابد که به ارتباط دو مقوله اندیشه و

دین، به‌ویژه دین مسیحیت، برخورد می‌کند. دیدگاه‌هایی که دین ورزی را در تضاد با عقلانیت و اندیشه ورزی می‌بینند، منشأ بسیاری از شبهات و پرسش‌هایی‌اند که در این زمینه مطرح شده است. بر همین اساس امروزه عناوینی چون القا (Indoctrination) تفکر عقلانی (Rational thinking) تفکر انتقادی (Critical thinking) و خلاقیت (Creativity) به‌عنوان موضوعات مهم در بحث‌های تربیتی، نظر پژوهشگران را به خود جلب کرده است. پیشگامان دیدگاه خودشکوفایی ارزش‌ها و طرفداران تفکر انتقادی، به‌طور خاص در این زمینه و به‌ویژه پیرامون نقش عقلانیت در تربیت، بس قلم‌فرسایی کرده‌اند (Zarean, 2006). دین اسلام، تحقق حقیقی تربیت دینی را در گرو تربیت عقلانی، علمی، سیاسی و اجتماعی می‌داند. اسلام، دین‌دار خردمند، متدین و متفکر می‌خواهد. رسم چنین مسیری، به معنای عرضه الگوی متمایزی است که قالب الگوهای رایج جهان بر قامت آن، اندازه نیست. دین اجتماعی، دین سیاسی و دین عقلانی، القایی‌اند که هیچ مکتبی غیر از اسلام ادعای آن‌ها را ندارد.

عقل‌ورزی

مطابق آیات قرآنی، گروهی با ابزار عقل به سراغ آیات رفته و آن‌ها را مورد تعقل قرار داده‌اند. درواقع عقل‌ورزی این گروه به معنای فهم آیات الهی است که نتیجه این فهم نیز ایمان به آن‌هاست. در مقابل گروهی که به تعقل در آیات نپرداخته‌اند، دست به تکذیب آن‌ها زده‌اند. به عبارتی دیگر گروه تکذیب‌کننده، رابطه دال و مدلولی آیات را درک نکرده‌اند. قرآن کریم عکس‌العمل این‌گونه افراد را نسبت به آیات الهی، با اصطلاحات جحد، اعراض، استکبار، عدم ایمان و جدال بیان کرده است. برای نمونه می‌فرماید: «و شب و روز و خورشید و ماه را برای شما رام گردانید و ستارگان به فرمان او مسخر شده‌اند. مسلماً در این [امور] برای مردمی که تعقل می‌کنند نشانه‌هاست»، «وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِ إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (النحل/۱۲). و عدم کاربرد آن را جایی دانسته که عقل ورزی نمی‌کنند. «و برخی از آنان

چیزی است که به انسان شایستگی فهمیدن آیات الهی را می‌بخشد، به همین دلیل اگر این منبع مهم و اساسی در بسته و مهر شده باشد و به‌درستی وظیفه خود را انجام ندهد، فرد به‌هیچ‌وجه قادر به فهم چیزی نخواهد بود. «رَضُوا بِأَن يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ». «راضی شدند که با خانه‌نشینان باشند و بر دل‌هایشان مهر زده شده است در نتیجه قدرت درک ندارند». (التوبه/۸۷) در نتیجه، فهم آیات الهی در گرو کار درست و صحیح قلب است (Izutsu, 1982: 173-175). البته این تفکر با عقلی که در قلب قرار دارد انجام می‌گیرد (Majlesi, 1982: 55/61-98-99). علامه طباطبایی در ذیل آیه ۳۷ سوره ق، به این نکته اشاره کرده است: «قلب چیزی است که انسان به‌وسیله آن تعقل می‌کند و در نتیجه حق و باطل و خیر و شر را از یکدیگر تمیز می‌دهد» (Tabatabaee: 18/356). از این‌رو در بیان رابطه عقل و قلب باید به نقش ظرف و مظروفی آن‌ها توجه کرد. قلب به‌سان ظرفی است که عقل را در درون خود جای داده است.

تفاوت تربیت و اخلاق

تربیت، مفهوم پرورش و ساختن را می‌رساند، از نظر تربیتی فرق نمی‌کند که تربیت چگونه و برای چه هدفی باشد؛ یعنی در مفهوم تربیت، قداست نخواهید که بگوییم تربیت یعنی کسی را آن‌طور پرورش بدهند که یک خصایص مافوق حیوان پیدا کند، بلکه تربیت جانی هم تربیت است و این کلمه در مورد حیوانات نیز اطلاق می‌شود. یک سگ را هم می‌توان تربیت کرد، اعم از اینکه تربیت شود برای اینکه با صاحبش رفتار خوبی داشته باشد یا برای گلّه که گرگ را بگیرد و یا برای اینکه خانه را پاسبانی کند، همه تربیت است؛ اما در مفهوم اخلاق قداستی نهاده شده و «اخلاق» را در مورد حیوان به کار نمی‌برند. لذا در اصطلاح، فن تربیت وقتی گفته می‌شود که منظور مطلق پرورش باشد. به هر شکل، این دیگر تابع غرض ماست که طرف را چگونه و برای چه هدفی پرورش دهیم؛ اما فن اخلاق امری تابع غرض ما نیست که بگوییم اخلاق بالاخره اخلاق است، حال هر جور که ما بار

کسانی اند که به تو گوش فرا می‌دهند؛ آیا تو ناشنویان را در حالی که تعقل نمی‌کنند، شنوا خواهی کرد؟ «وَمِنْهُمْ مَّنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ» (یونس/۴۲)؛ به عبارت دیگر تأکید بر واژه آیه در جایی که فهم آیات مورد نظر است و حذف آن در جایی که آیات مورد تکذیب قرار گرفته‌اند، از جمله مؤیداتی است که آنان در آیات تعقل نمی‌کنند.

تدبر در آیات

تدبر در آیاتی که دعوت به عقل ورزی می‌کنند و واژه‌های مترادف عقل، نشان می‌دهد که معنای واژه عقل در قرآن کریم ارتباط ناگسستنی با واژه آیه دارد. خداوند در هر لحظه، آیات خود را پی در پی بر کسانی می‌فرستد که عقل ورزی می‌کنند و آن‌ها را نشانه‌های الهی می‌دانند؛ به عبارت دیگر هر چیزی را که ما به‌عنوان نمودهایی از طبیعت از قبیل باران و باد و خلقت آسمان و زمین و پی در پی هم آمدن شب و روز و جا به جا شدن بادها و مانند آن در نظر می‌گیریم، صرفاً نشانه‌هایی از طبیعت نیستند بلکه در نگاه قرآنی نشانه‌ها یا نمادهایی از تصرف خداوند در کارهای بشری و شواهدی بر مشیت الهی و توجه و حکمت وی برای خیر و صلاح نوع بشر بر روی زمین‌اند. در نگاه قرآنی همه چیز در حقیقت آیات الله هستند و از ماهیت نمادی آن‌ها فقط کسانی آگاه می‌شوند که عقل دارند و می‌توانند به معنی واقعی تعقل، به تفکر پردازند (Izutsu, 1982: 169-170).

ارتباط قلب و عقل

در دیدگاه قرآنی بین قلب، عقل و آیه ارتباطی عمیق برقرار است. قلب در اصطلاح قرآنی، مرکزی است که شامل سه بعد ادراک، عاطفه و عمل است. قرآن کریم سه مقوله ادراکات، عواطف و اعمال را به قلب نسبت داده است. سه مقوله معرفت و ادراک، عواطف و اعمال از نظر ایجاد مترتب بر یکدیگرند؛ به نحوی که معرفت و ادراک باعث ایجاد مقولات عاطفی مثل خوف، رجاء و حبّ بوده و مقولات عاطفی یاد شده موجب ایجاد مقولات عملی همچون فرار از گناه و استغفار است (Mahdizadeh, 1984: N.74/30). از این‌رو قلب همان

بیاوریم؛ بلکه در مفهوم اخلاق نوعی قداست خوابیده است (Motahari, 2012: 22/741).

ارتباط دین و عقل

درباره ارتباط دین و عقل، دو دیدگاه متفاوت وجود دارد، افرادی چون روسو و کانت بر این باورند که استقلال فرد در رویارویی او با یک دین خاص، مستلزم این است که این فرد در انتخاب دین و پذیرش آن، تحت تأثیر علم، اجتماع و تجربه قرار نگیرد. برخی همچون ارسطو، هگل، مک‌این‌تایر و چارلز تیلور نیز بر این باورند که رشد عقلانی، رشدی سنت محور است و فرد، تنها در قلمرو سنت‌های پیرامون خود، دست به انتخاب می‌زند (Feinberg, 2003: 91). مکتب تربیتی اسلام برای بهره‌گیری بیشتر از دین و حاکم ساختن آن بر زندگی عادی انسان و مبارزه با دریافت تقلیدی، نخست همگان را به تفکر و تعقل در مفاهیم و مبادی دین و کشف حقانیت دیانت الهی از میان ادیان سنتی و موروثی، دعوت و از تقلید و پیروی کورکورانه، به شدت باز می‌دارد (Hashemi 2008: 3/28)؛ چنان‌که می‌فرماید: «همانا بدترین جنبنندگان در پیشگاه خداوند، کسانی هستند که تعقل نمی‌کنند و از شنیدن و بیان حق، ناتوان‌اند»، «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمُّ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» (الانفال، ۲۲).

عقل تجربی

تجربه‌اندوزی یکی از روش‌های پرورش عقل در تربیت دینی است. تجربه در لغت، از ریشه «جرب» گرفته شده و به معنای آزمودن است. مجرب به کسی گفته می‌شود که آزمایش شده، استحکام یافته و چیزهایی را شناخته است. (Ibn Manzoor, 1984: 2/228) حضرت علی^(ع) می‌فرماید: «عقل استعدادی است که به‌وسیله علم و تجربه زیاد می‌شود»، «العقل غریزه، تزید بالعلم و التجارب» (Amodi, 1987: 67). در حدیثی دیگر می‌فرمایند: «عقل دو گونه است: یکی عقل طبیعی که به‌صورت استعداد است و دیگری عقلی است که با تجربه به دست می‌آید و هر دو به بهره‌وری می‌انجامد»، «العقل عقلان: عقل الطبع و

عقل التجربة و كلاهما يودي الى المنفعة» (Majlesi, 1982: 17/116). این گونه روایت‌ها نشان‌دهنده ارتباط میان تجربه‌اندوزی و عقل‌افزایی است؛ یعنی با هر تجربه، عقل به کمال بیشتری دست می‌یابد.

منابع تعقل

تفکر و تعقل دینی، مانند سایر تفکرات، منابع و مآخذی می‌خواهد تا مواد فکری از آن سرچشمه بگیرد. منبع و مأخذ تفکر و تعقل در اسلام، قرآن کریم- مدرک قطعی و همیشگی پیامبر اکرم^(ص) است. قرآن کریم انسان را به تفکر و تعقل دعوت نموده و ایمان را بر پایه آن می‌داند. بر همین اساس موضوعاتی که شایسته تفکرند را بیان می‌نماید. با مطالعه آیات مذکور می‌توان پی برد که قرآن کریم، تفکر در چه موضوعاتی را توصیه کرده است. این موضوعات را می‌توان از دیدگاه قرآن به سه بخش کلی تقسیم کرد:

الف- آیات انفسی (خودشناسی): قرآن کریم، انسان را به خودشناسی دعوت نموده و می‌فرماید: «او همان کسی است که شما را از خاکی آفرید سپس از نطفه‌ای آنگاه از علقه‌ای و بعد شما را [به‌صورت] کودکی برمی‌آورد تا به کمال قوت خود برسید و تا سالمند شوید و از میان شما کسی است که مرگ پیش‌رس می‌یابد و تا [بالاخره] به مدتی که مقرر است برسید و امید که در اندیشه فرو روید»، «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَنْ يَتُوفَى مِنْ قَبْلٍ وَلِتَبْلُغُوا أَجْلاً مَسْمُومًا وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (الغافر/۶۷).

ب- آیات آفاقی (جهان‌شناسی): قرآن کریم، انسان را به تفکر در آفرینش دعوت کرده است: «راستی که در آفرینش آسمان‌ها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز و کشتی‌هایی که در دریا روان‌اند با آنچه به مردم سود می‌رساند و [همچنین] آبی که خدا از آسمان فرو فرستاده و با آن زمین را پس از مردنش زنده گردانیده و در آن هرگونه جنبنده‌ای پراکنده کرده و [نیز در] گردانیدن بادها و ابری که میان آسمان و زمین آرمیده است برای گروهی که می‌اندیشند واقعاً نشانه‌هایی [گویا] وجود

ب- پشتمانه علمی: مایه تفکر، علم است و امر به هر چیزی، امر به مقدمه آن است و چون تفکر بدون علم میسر نیست، لذا امر به تفکر، خود امر به سرمایه آن (کسب علم) نیز هست. «[زیرا آنان را] با دلایل آشکار و نوشته‌ها [فرستادیم] و این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی و امید که آنان بیندیشند»، «بِالْبَيِّنَاتِ وَالزَّبْرِ وَآتَيْنَا إِيَّكَ الذِّكْرَ لَتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (النحل/۴۴).

ج- ژرف نگری: تفکر اگر سطحی و پراکنده باشد، فایده و اثری بر آن مترتب نیست، ولی اگر مبتنی بر مطالعات و آزمایش‌ها و حسابگری‌های دقیق باشد، بسیار مفید خواهد بود. «آیا در خودشان به تفکر نپرداخته‌اند خداوند آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است جز به حق و تا هنگامی معین نیافریده است. «أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى» (الروم/۸).

د- دوری از تعصب: حقیقت‌جویی، منزّه از جزم‌اندیشی و تعصب کور و جاهلانه است. «و بیشترشان جز از گمان پیروی نمی‌کنند [ولی] گمان به‌هیچ‌وجه [آدمی را] از حقیقت بی‌نیاز نمی‌گرداند آری خدا به آنچه می‌کنند داناست»، «وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنَى مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ» (یونس/۳۶). به‌عنوان نمونه نقل شده که عبدالله مقفع در زمان امام صادق^(ع)

منطق ارسطو را ترجمه کرد؛ هم‌چنین در زمان هارون و مأمون علوم دیگری ترجمه شد؛ نیز تأسیس بیت الحکمه- مدرسه‌ای بوده که در دنیای زمان خودش بی‌نظیر بوده است- در زمان امامان شیعه^(ع) رخ داد، با این وجود، هرگز شنیده نشده است که با این ترجمه‌ها و یا نهضت‌های علمی مخالفتی از ناحیه معصومین (علیهم‌السلام) رخ داده باشد، درحالی‌که ایشان با خود خلفا مخالفت می‌نمودند (Motahari, 2007: 188).

دارد. «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَّاءٍ فَأَخْبَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَيَّتْ فِيهَا مِنَ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (البقره/۱۶۴).

ج- آیات اجتماعی (قواعد و سنن اجتماعی): قرآن، در بسیاری از آیات، به تفکر در مسائل اجتماعی دعوت می‌کند: «بگو ببایید تا آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده برای شما بخوانم چیزی را با او شریک قرار مدهید و به پدر و مادر احسان کنید و فرزندان خود را از بیم تنگدستی مکشید ما شما و آنان را روزی می‌رسانیم و به کارهای زشت، چه علنی آن و چه پوشیده [اش]، نزدیک نشوید و نفسی را که خدا حرام گردانیده جز به‌حق مکشید این‌هاست که [خدا] شما را به [انجام دادن] آن سفارش کرده است باشد که بیندیشد»، «قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّي عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطْنٌ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكَمْ وَصَاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (الانعام/۱۵۱).

اصول تعقل

قرآن کریم آشکارا بر استقلال قوه عقل تأکید و آن را در حکم غربال و وسیله هدایت معرفی می‌فرماید؛ آنگاه این هدایت عقلی را هدایت الهی می‌داند. البته برای تفکر و تعقل صحیح اصولی مطرح است که عمده آن به شرح زیر است:

الف- اقامه دلیل و برهان روشن: از فحوای آیه شریفه ۱۲۵ سوره مبارکه النحل چنین مستفاد می‌شود که پذیرفتن هر ادعایی، منوط به اقامه دلایل روشن است: «با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است مجادله نمای در حقیقت پروردگار تو به [حال] کسی که از راه او منحرف شده داناتر و او به [حال] راه‌یافتگان [نیز] داناتر است»، «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» (النحل/۱۲۵).

ویژگی‌های عقل

غربال‌گری

هشام ابن حکم از شاگردان عقل‌گرای امام موسی‌بن‌جعفر^(ع) و مخاطب آن حضرت است. ایشان به هشام فرموده: «یا هشام! خدا اهل عقل و فهم را بشارت داده و فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَشَّرَ أَهْلَ الْعَقْلِ وَالْفَهْمِ فَقَالَ» (Harrani, 2008: 698) {پس بشارت ده به آن بندگان من کسانی که به سخن گوش فرامی‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند}، اینانند که خدایشان راه نموده و اینانند همان خردمندان» «فَبَشَّرَ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمْعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ» (النمر/۱۷ و ۱۸). از این آیه و حدیث کاملاً پیداست که یکی از بارزترین صفات عقل برای انسان، همین تمییز و جدا کردن سخن راست از دروغ، سخن ضعیف از قوی، سخن منطقی از غیر منطقی و خلاصه غربال کردن است. عقل آن وقت برای انسان کارآمد است که به شکل غربال درآمده و هرچه را که بر آن وارد می‌شود سبک و سنگین کرده و غربال نماید، آن‌هایی را که به درد نمی‌خورد دور بریزد و به درد خورها را نگاه دارد. در اینجا توجه به این است که شما به گوینده سخن توجه نداشته باشید، سخن شناس باشید، تکیه‌تان روی گوینده سخن نباشد؛ ای بسا حق را از اهل باطل بشنوید، بپذیرید و ای بسا باطل را از اهل حق بشنوید و نپذیرید. شاهد این جمله است که فرمود: صرّافِ سخن باشید. «کونوا ثِقَادَ الْكَلَامِ» (Majlesi, 1982: 2/96). در آیه شریفه، خاصیت تجزیه و تحلیل و غربال کردن و خوب و بد را از هم جدا نمودن را مطرح می‌کند که اصلاً خاصیت عقل است (Motahari, 2012: 22/863).

توأم بودن با علم

مسئله دیگر این است که عقل و علم باید با یکدیگر توأم باشد و این نکته بسیار خوبی است. اگر انسان تفکر کند ولی اطلاعاتش ضعیف باشد مثل کارخانه‌ای است که ماده خام ندارد یا ماده خامش کم است، قهراً نمی‌تواند کار بکند یا محصولش کم خواهد بود. سپس امام^(ع) فرمود: ای هشام، عقل باید با علم توأم باشد؛ «هشام! ثَمَّ بَيْنَ أَنْ الْعَقْلَ

مَعَ الْعِلْمِ» (Harrani, 2008: 699) و لذا در قرآن فرمود: «ما این مثل‌های تاریخی را ذکر می‌کنیم، اما درک نمی‌کنند این‌ها را مگر عالمان». «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَضْرِبَهَا لِلنَّاسِ وَمَا يُعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» (العنکبوت/۴۳) یعنی اول باید انسان عالم باشد، مواد خام را فراهم کند و بعد عقل تجزیه و تحلیل نماید. مثلاً اگر به ما بگویند در تمام این عالم تکوین آیات الهی و نشانه‌های خدا هست، عقل من هم عالی‌ترین عقل باشد، ولی من که از مواد به کار رفته در این ساختمان بی‌اطلاعم، با عقل خودم چه چیزی را می‌فهمم و آیات الهی را چگونه کشف کنم؟! باید با علم، آن‌ها را کشف کنم و با عقلم آیه و نشانه بودن آن‌ها را درک نمایم (Motahari, 2012: 22/865).

استقلال‌خواهی

امام موسی‌کاظم^(ع) فرموده‌اند: «قرآن کثرت را مذمت کرده است، (Harrani, 2008: 699) آنجا که می‌فرماید: «اگر اکثر مردم را پیروی کنی تو را گمراه می‌کنند؛ چون اکثر مردم تابع عقل نیستند، تابع گمان و تخمین‌اند، همین‌که چیزی در خیالشان پیدا می‌شود دنبالش می‌روند»، «وَإِنْ نَطَعُ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ» (الانعام/۱۶۴) مسئله دیگر مسئله عدد است. انسان همان‌طور که مقلدانه از گذشتگان پیروی می‌کند، در مقابل جمع و عدد که قرار گیرد می‌خواهد هم‌رنگ جماعت شود. لذا قرآن کریم معیار قرار دادن کثرت را مذمت نموده و گوید: کثرت معیار نیست. امام^(ع) در دنباله همین مطالب تعبیری می‌فرماید که: «هشام! به حرف مردم اعتنا نکن، به تشخیص مردم اعتنا نکن؛ تشخیص، تشخیص خودت باشد. ای هشام! اگر در دست تو یک گردو باشد و هرکس به تو برسد بگوید: به‌به! چه گوهر عالی‌ای! در هیچ خزانه‌ای پیدا نمی‌شود، تو که می‌بینی گوهر نیست نباید گول آن‌ها را بخوری. نقطه مقابلش: و اگر در دست تو گوهری باشد و هرکس به تو برسد بگوید: این گردو را از کجا آورده‌ای؟ تو نباید اعتنا کنی. اگر همه مردم به این گوهر گفتند گردو، تو تابع تشخیص و عقل و فکر خودت باش و عقل را راهنمای خود قرار بده»، «لَوْ كَانَ فِي يَدِكَ

آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ» (البقره/۱۷۰). هدف قرآن تربیت است؛ یعنی درواقع می‌خواهد افراد را بیدار کند که مقیاس و معیار باید تشخیص و عقل و فکر باشد نه صرف اینکه پدران ما چنین کردند ما همچنین کنیم. هیچ پیغمبری مردم را دعوت نکرد الا اینکه مواجه شد با همین حرف که: تو چرا می‌خواهی ما را از سنت‌های گذشته پدرانمان منصرف بکنی؟ «گفتند ما پدران خود را بر آیینی [و راهی] یافته‌ایم و ما از پی ایشان راهسپاریم.» «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ» (الزخرف/۲۳). پیغمبران، عقل مردم را بیدار کرده و می‌گفتند فکر کنید، حالا پدرانتان هرطور بودند: آیا اگر پدرانتان عقلشان به جایی نمی‌رسید و چیزی نمی‌فهمیدند، باز هم شما باید از آن‌ها پیروی بکنید؟». «و چون به آن‌ها گفته شود که از آنچه خدا فرو فرستاده پیروی کنید، می‌گویند ما از پدران خود پیروی می‌کنیم. آیا از پدرانشان پیروی می‌کنند اگرچه آن‌ها تعقل نمی‌کردند و هدایت نشده بودند؟» «وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ» (البقره/۱۷۰) (Motahari, 2012:22/709) پس به بیان قرآن کریم: «همانا بدترین جنبندها در پیشگاه خداوند، کسانی هستند که تعقل نمی‌کنند»، «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» (الانفال/۲۲).

حجت باطنی

امام کاظم^(ع) فرمودند: «همانا برای خداوند بر مردم دو حجت است، حجت ظاهری و حجت باطنی، اما حجت ظاهری همان رسولان و انبیاء و ائمه^(ع) هستند و حجت باطنی عقلشان است»، «يَا هَشَامُ إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةً ظَاهِرَةً وَ حُجَّةً بَاطِنَةً فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَئِمَّةُ (ع) وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ» (Koleini, 1968: 1/16) جهل نقطه مقابل عقل و عقل در روایات اسلامی، نیرو و قوه تجزیه و تحلیل است. در غالب مواردی که می‌بینید اسلام جاهل را کوبیده، جاهل در مقابل عالم و به معنی بی‌سواد نیست، بلکه جاهل ضد عاقل است. عاقل کسی است که از خودش فهم و قدرت تجزیه و تحلیل دارد و

جَوَزَةٌ وَ قَالَ النَّاسُ فِي يَدِكَ لَوْلَا مَا كَانَ يَنْفَعُكَ وَ أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهَا جَوَزَةٌ، وَ لَوْ كَانَ فِي يَدِكَ لَوْلَا وَ قَالَ النَّاسُ إِنَّهَا جَوَزَةٌ مَا ضُرَكَ وَ أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهَا لَوْلَا» (Harrani, 2008: 703), (Motahari, 2012: 22/86 and 710).

دوراندیشی

یکی دیگر از خواص عقل که تربیت عقل افراد باید بر این اساس باشد مسئله آینده را به حساب آوردن است که روی این مطلب نیز در تربیت‌های اسلامی زیاد تکیه می‌شود که خودتان را در زمان حال حبس نکنید، به آینده توجه داشته باشید و عواقب و لوازم و نتایج نهایی کار را در نظر بگیرید. حضرت رسول^(ص) فرموده‌اند: «هر کاری را که به آن تصمیم می‌گیری، آن آخرهایش را نگاه کن»، «إِذَا هَمَمْتَ بِأَمْرٍ فَتَدَبَّرْ عَاقِبَتَهُ» (Majlesi, 1982: 77/130) و همین است که در ادبیات اسلامی تحت عنوان «آخرینی» آمده است، روی این مطلب نیز در تربیت‌های اسلامی زیاد تکیه می‌شود که خودتان را در زمان حال حبس نکنید، به آینده توجه داشته باشید و عواقب و لوازم و نتایج نهایی کار را در نظر بگیرید. در این رابطه قرآن می‌فرماید: «اینان دنیای زودگذر را دوست دارند و روزی گرانبار را [به غفلت] پشت سر می‌افکنند»، «إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا» (الانسان/۲۷) یعنی دوراندیشی ندارند.

آزاداندیشی

مطلب دیگر مسئله آزاد کردن عقل از حکومت تلقینات محیط و عرف و عادت است. به اصطلاح امروز از نفوذ سنت‌ها و عادت‌های اجتماعی و به تعبیر عرب‌های امروز از ایحاءات اجتماع رها شدن است. قرآن اساسش بر مذمت کسانی است که اسیر تقلید و پیروی از آباء و گذشتگان هستند و تعقل و فکر نمی‌کنند تا خودشان را از این اسارت آزاد بکنند. «و چون به آنان گفته شود از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید می‌گویند: نه بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم آیا هرچند پدرانشان چیزی را درک نمی‌کرده و به راه صواب نمی‌رفته‌اند [بازهم درخور پیروی هستند]» «وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ

جاهل کسی است که این قدرت را ندارد. ما خیلی افراد عالم را می‌بینیم که عالم‌اند ولی جاهل‌اند؛ عالم‌اند به معنی اینکه فراگرفته از بیرون زیاد دارند، خیلی چیزها یاد گرفته‌اند؛ اما ذهنشان یک انبار بیشتر نیست، خودشان اجتهاد ندارند، استنباط ندارند، تجزیه و تحلیل در مسائل ندارند. این جور اشخاص از نظر اسلام جاهل‌اند یعنی عقلشان را کد است. لذا ممکن است علمش زیاد باشد ولی عقلش را کد است (Motahari, 2012: 22/743).

عقل به عنوان حجت باطن، از منظر دین، افزون بر آن که منبعی مستقل از کتاب و سنت به شمار می‌آید؛ گاه چون ابزاری در خدمت سایر منابع قرار می‌گیرد و مراد از حکم عقلی، حکم قوه عاقله به معنای فلسفی‌اش نیست. مراد حکمی است که عقل به‌طور جزم و یقین، بدون استناد به قرآن و سنت، صادر می‌کند». (Hashemi, 1405: 1984) قرآن دارای چنین منطقی است که همیشه از عقل استمداد می‌کند و وقتی که مردم را دعوت می‌کند، درواقع عقل مردم را برمی‌انگیزد. در سنت اسلامی و بالخصوص در روایات شیعی نیز به عقل و تعقل اهمیت زیادی داده شده است. در بین فرقه‌های اسلامی، معتزله، بیشتر طرفدار عقل و اشاعره بیشتر طرفدار تعبد بوده‌اند. در این خصوص شیعه با معتزله همگام بوده زیرا هر دو برای عقل و استدلال ارزش و احترام قائل‌اند. در کتب روایات شیعی مثل اصول کافی، بحارالانوار و بعضی دیگر از کتب روایی از «عقل و جهل» فراوان صحبت شده است. البته جهل در برابر عقل قرار می‌گیرد (Motahari, 2012: 22/859).

معیار فعل اخلاقی

الف- دگر دوستی: برخی گفته‌اند که ملاک و معیار فعل اخلاقی این است که بر اساس غیردوستی باشد نه بر اساس خوددوستی؛ زیرا انسان نمی‌تواند برای کار ارادی‌اش مثل حرف زدن یا قدم زدن انگیزه نداشته باشد، ولی یک‌وقت انگیزه انسان از کاری که انجام می‌دهد ایصال نفع به خود یا دفع ضرر از خود است که این چنین کاری را اخلاقی نمی‌نامیم چون هر موجود زنده‌ای به

حکم طبیعت اولیه خودش، به‌صورت غریزی دنبال جلب منافع برای خود و دفع مضرات از خود است. ولی همین‌قدر که کار انسان از حوزه خودی و فردی خارج شد و جنبه غیردوستی به خود گرفت و برای جلب منافع برای غیر یا دفع ضرر از غیر بود، کار اخلاقی می‌شود. پس طبق این نظریه هر عملی که در حوزه خوددوستی است، فعل غیراخلاقی و هر عملی که در حوزه دگردوستی است، فعل اخلاقی نامیده می‌شود.

البته این بیان، تمام نیست، زیرا ممکن است همان غیرخواهی و دگرخواهی هم در مواردی غریزی و طبیعی و به حکم و فرمان طبیعت باشد و این نمی‌تواند عنوان اخلاقی به خود بگیرد، مثل محبت مادر- اعم از انسان و غیر انسان- نسبت به فرزند خودش. هر حیوانی به حکم غریزه، فرزند خود را دوست دارد. آیا می‌توانیم محبت‌های مادران نسبت به فرزندان را که تحت تأثیر طبیعت انجام می‌دهند کار اخلاقی بنامیم؟ آیا این کار، اخلاقی است یا طبیعی؟ مادر به لحاظ غریزه، بچه‌اش را درنهایت درجه دوست دارد و به حکم این دوستی طبیعی به بچه‌اش ایصال نفع و حتی ایثار می‌کند، یعنی از خودش کم می‌گذارد و به او می‌دهد و لذا محبت مادرانه اختصاص به انسان ندارد، در حیوانات هم هست.

ب- ایثار: ممکن است این نظریه را به این تعبیر کرد که معیار فعل اخلاقی، ایثار است. ولی باید دید ایثار به چه انگیزه‌ای صورت می‌گیرد، گاهی انسان ایثار می‌کند و غیر را بر خود مقدم می‌دارد، به خاطر حب شهرت و خوش‌نامی یا به خاطر تعصبات قومی و فامیلی و غیره، خیلی اوقاتی اتفاق می‌افتد که افرادی تحت تأثیر احساسات خاص میهنی یا غیرمیهنی یا خودخواهی و یا برای این که نامشان در تاریخ بماند، حتی خود را فدا هم می‌کنند. پس صرف ایثار را نمی‌توان معیار فعل اخلاقی نامید، زیرا ایثار با خودخواهی قابل جمع است.

ج- الهام وجدان: نظریه دیگر متعلق به کانت است او معتقد است که فعل اخلاقی آن فعلی است که مطلق باشد؛ یعنی انسان آن را انجام بدهد نه برای غرضی، بلکه

د- سنت گرایی: مشکلی که تمامی پیامبران الهی در امر دعوت با آن مواجه می‌شده‌اند، استناد جاهلان به عقاید آباء و اجدادشان بوده است. «و چون به آنان گفته شود از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید می‌گویند نه بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم آیا هر چند پدرانشان چیزی را درک نمی‌کرده و به راه صواب نمی‌رفته‌اند باز هم در خور پیروی هستند» «وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَفْقَانَا عَلَيْهِ آبَاءُنَا أَوَّلُوهُمْ كَانُوا آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ» (البقره/۱۷۰).

ه- پیروی از اکثریت: تصمیم اکثریت نمی‌تواند ملاک درستی برای تصمیم‌گیری باشد. «و اگر از بیشتر کسانی که در زمین می‌باشند پیروی کنی تو را از راه خدا گمراه می‌کنند آنان جز از گمان خود پیروی نمی‌کنند و جز به حدس و تخمین نمی‌پردازند» «وَإِنْ تَطَّعْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ» (الانعام/۱۱۶). قرآن کریم همه افراد بشر را به استقلال رأی و فکر دعوت می‌کند و پیروی کورکورانه را موجب شقاوت می‌داند.

نتیجه‌گیری

نتایج حاصله از این پژوهش حاکی است که دین اسلام، حقیقت تربیت دینی را در گرو تربیت عقلانی، علمی، سیاسی و اجتماعی می‌داند. حقانیت شرع و اصول دینی به حکم عقل ثابت می‌شود، لذا عقل برای انسان می‌تواند حجت باشد. بر این اساس حل مسائل شخصی، اجتماعی، بین‌المللی و تحکیم مناسبات انسانی، در سایه تفکر میسر می‌گردد.

از منظر اسلام بالارزش‌ترین گوهر وجودی انسان عقل او بوده و ارزش هرکس به اندازه شناخت اوست، کما این‌که در دنیا وجه تمایز انسان با دیگر حیوانات، نیروی عقل و خرد او و حسابرسی در قیامت نیز به قدر عقل و فهم افراد است.

تربیت در اندیشه دینی، کاملاً بر عقلانیت استوار بوده و هر شیوه غیر متکی بر اصل ناشناخته عقلی در تربیت، مردود است. به عبارتی دیگر، در امر تربیت فرق نمی‌کند

فقط به خاطر خود آن کار و به حکم یک تکلیف که از وجدان سرچشمه می‌گیرد. وجدان انسان یک سلسله تکالیف بر عهده او می‌گذارد و هر کاری که انسان انجام دهد نه برای هدف و مقصودی بلکه فقط برای اینکه تکلیفی را انجام داده باشد، فعل اخلاقی است. حالت انسان در اینجا درست حالت فردی در مقابل فرد دیگر است که فقط آماده انجام تکالیفی است که از ناحیه او گفته شود و کاری به این ندارد که او چه دستور می‌دهد، هر چه باشد انجام می‌دهد، او معتقد است که هر فعلی که از الهام وجدان سرچشمه گیرد فعل اخلاقی است و هر فعلی که چیز دیگری در آن دخالت داشته باشد- شرط یا قید و خصوصیتی که آن را مشروط کند- آن را دیگر نمی‌توان فعل اخلاقی نامید (Motahari, 2012: 22/743).

آفات عقل

قرآن کریم، عقل را مبرا از خطا و اشتباه ندانسته و آفاتی را برای آن مشخص نموده است:

الف- گمانه‌زنی: یکی از عوامل عمده اشتباهات عقل، پیروی از ظنیات (به جای پیروی از یقینیات) است. «و ایشان را به این [کار] معرفتی نیست. جز گمان [خود] را پیروی نمی‌کنند و درواقع گمان در [وصول به] حقیقت هیچ سودی نمی‌رساند»، «وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنَى مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» (النجم/۲۸).

ب- هواهای نفسانی: قرآن کریم، امیال و هواهای نفسانی را نیز یکی از عوامل لغزش عقل برمی‌شمارد. «پس میان مردم به حق دآوری کن و زنهار از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به در کند»، «فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ...» (ص/۲۶).

ج- شتابزدگی: شتاب و تعجیل، یکی از لغزش‌های اندیشه است. «انسان از شتاب آفریده شده است، به زودی آیاتم را به شما نشان می‌دهم پس [عذاب را] به شتاب از من مخواهید»، «خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأَرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ» (الانبیاء/۳۷).

- Feinberg, W. (2003), *Critical reflection and religious education How deep?:* Illinois University Press. {English}
- Harrani, A. (2008). *Tohaf al- oghool*. Translated by: Sadeq Hasanzadeh. 9th Ed. Qom: Al Ali Publication. {Persian}.
- Hashemi Rekavandi, S.M. (1978). *Humanistic Education and personality*. Tehran: Boostan Publication. {Persian}.
- Hashemi, M. (1984). *Bohooth fi elm Al-osoul* (Reports of Sayyed Ayatollah Mohammad Bagher Sadr lessons). 2nd Ed. Qom: Maktab Al-A`lam Al-Eslami. {Persian}.
- Ibn Fares, A. *Moa'jam maqaiis al- loghat*. Beirut: Dar Al- Kotob Al- Elmie. {Arebic}.
- Ibn Manzoor, J. (1984). *Lesan al- arab*. Qom: Adab Hozeh Publication. {Arebic}.
- Imani, M. (1999). *Moral education*. Tehran: Amir Kabir Publication. {Persian}.
- Izutsu, T. (1982). *God and human in Qur'an*. Translated by: Ahmad Aram. Tehran: Sahami Publication. {Persian}...
- Jouhari, E. (1986). *Sehah al- loqat*. A research by Ahmad Abdolghafour Atar. Beirut: Dar Al- Elm Publication. {Arebic}
- Koleini, M. (1968). *Al- Osoul men Al-Kaafi*. Edited by Ali Akbar Ghaffari. Tehran: Dar Al-Kotob Al-Eslamie Publication. {Arebic}
- Mahdizadeh, H. (1984). *An introduction to wisdom semantics in religious matters*. Journal of Ma'refat. No. 74. {Persian}.
- Majlesi, M.B. (1982). *Behar Al-Anvar*. Beirut: Dar Al- Ehya, Al- Torath Al Eslami, Al- Tebat Al- Sanieh. {Arebic}
- Motahari, M. (2007). *Education in Islam*. 57th Ed. Tehran: Sadra Publiation. {Persian}.
- Motahari, M. (2012). *Collection of the works*. Vol. 22. Wisdoms, advices, and molality. Tehran: Sadra Publication. {Persian}.
- Mozaffar, M.R. (1989). *Fiqh principles*. Qom: Markaz Tabliqat Eslami Hozeh Elmie Publication. {Arebic}
- Ragheb Esfahani, H. *Al Mofradat fi gharib Al-Qura'n*. Tehran: Daftar Nashr Ketab Publication. {Arebic}
- Tabatabaee, M.H. *Al- Mizan fi tafsir Al-Qura'n*. Qom: Nashr Eslami Institute. {Persian}.
- Vaezi, S.H. Moazzeni, P. (2014). *Islamic Rules Comprehensiveness of the teachers and students rights*, Journal of Reserch in Curriculum Planning. Vol.11. N.15. PP.45-54. {Persian}.

که تربیت چگونه و برای چه هدفی باشد؛ یعنی در مفهوم تربیت، فی‌نفسه قداست نیست، برخلاف اخلاق که مختص انسان و واجد نوعی قداست است.

هدف اصلی آموزش و پرورش پویا و خلاق نیز آفرینش انسان‌هایی توانا برای انجام دادن کارهای نو است. پس برای اصلاح مسائل فردی و اجتماعی پیچیده، به پرورش افرادی نیاز است که با تکیه بر نیروی اراده و تعقل خویش، منطقی و خلاق بیندیشند و تولیدکننده دانش و فرهنگ در عصر دانایی باشند.

تربیت دینی در گرو «خردورزی»، آزادی و رهایی از قیمومیت‌های مختلف فکری است؛ زیرا اسلام تعقل را محترم و در اصول عقیدتی، تقلید و تعبد را مردود دانسته و همگان را به تفکر و تعقل در مفاهیم و مبادی دین و کشف حقانیت دیانت الهی دعوت می‌کند. حقیقت تربیت دینی از منظر اسلام در گرو تربیت عقلانی، علمی، سیاسی و اجتماعی می‌داند و در نگاه قرآنی همه‌چیز در حقیقت آیات الهی هستند و کسانی از آیات آگاه می‌شوند که با عقل به معنی واقعی تفکر، بپردازند.

البته قرآن کریم، عقل را مبرا از خطا و اشتباه ندانسته است. لذا گمانه‌زنی، پیروی از هواهای نفسانی، شتاب‌زدگی، سنت‌گرایی و تقلید متعصبانه و پیروی از اکثریت را بعضی از آفات عقل دانسته است. در نتیجه عقل در سایه وحی و با استمداد از تعالیم انبیاء الهی می‌تواند بهترین ملاک برای تربیت انسان باشد.

منابع

- Holy Qur'an*. {Arebic}
- Amodi, A. (1987). *Ghorar al- hekam va dorar al-kalem*. Qom: Daftar Tabliqat Eslami Publication. {Arebic}.
- Amodi, S. *Al- ahkam fi osoul al- ahkam*. Cairo: Halabi Institute. {Arebic}.
- Asgari, A. (1991). *Al- Forough loghavia*. A research by Nashr Eslami Institute. Qom: Nashr Eslami Institute. {Arebic}.
- Farahidi, K. (1988). *Al- Ein*. Researched by Mahdi Mahzouni and Ebrahim Al-Saameraei. Dar Al- Hejre Institute. {Arebic}.

Zarean, M.J. (2006). *An introduction to the knowledge of Education*. Qom: Imam Khomeini Institute. {Persian}.

Zobeidi, M.M. *Taj al-aroos men javaher al-qamoos*. Beirut: Maktab Al- Hayat Publication. {Arebic}